سیمای تهران در پاریس

سیاوش اوستا (دکتر حسن عباسی)
Awesta@wanadoo.fr

سیمای تهران در پاریس به روی صحنه آمده است. موسیقی، کنفرانس، نمایش، فیلم سینمائی و برنامه‌های دیگر که از سپتامبر در پاریس آغاز شده است به مدت ۴۲ روز ادامه دارد. شهرداری پاریس با همکاری جمهوری اسلامی و شاید هم بهتر باشد بگوئیم جمهوری اسلامی با همکاری شهرداری پاریس یک فستیوال ۴۲ روزه‌ای را سازمان داده‌اند که حدود ۱۰۰ فیلم سینمائی، چند کنسرت و کنفرانس و... طی این روزها از بامداد تا شامگاهان در جریان است.

۸۰درصد فیلم‌ها مربوط به زمان محمدرضاشاه است که حتی تکه‌های سانسور شده آن دوران نیز با زیرنویس فرانسوی به نمایش درمی‌آید. عشقبازی سعید کنگرانی با خانم فروزان در فیلم دایره مینا و یا صحنه‌های جالب دیگری که نقل آنها در رسانه‌های جمهوری اسلامی ممنوع است، در این جشنواره به نمایش درمی‌آید. شهرام ناظری در کادر همین جشنواره و شجریان خارج از کادر اما با همکاری شهرداری کنسرت‌هائی دارند. با پرداخت روزانه فقط ۵یورو از بامداد تا شامگاه می‌توان در نمایش‌ها و برنامه‌های مختلف شرکت کرد.

البته این نوشته هنگامی چاپ خواهد شد که این جشنواره تمام شده است ولی دیدن فرخ غفاری در عنفوان جوانی و دکریا هاشمی در نقش افسر نگهبان در سن ۲۰ سالگی بسیار پر خاطره و تفکر برانگیز است.

در جمهوری اسلامی اگر شما در کادر نظام و به قول خودشان خودی هستید، باید سانس هم داشته باشید، که اگر روزی حرفی زدید و یا کاری مخالف نظام کردید به جای زندان و شکنجه شما را به سفر خارج از کشور بفرستند. در تظاهرات چند ماه پیش ایران آقازاده‌های بسیاری بازداشت شدند.

و امروز روشن شده است که فرزندان زمامداران ایران در صف نخست تظاهرات ضد نظام اسلامی هستند.

فرزند علی نقی خاموشی رئیس سابق اتاق بازرگانی، مهدی شیرزاد فرزند احمد شیرزاد نماینده اصفهان، فرزند جلائی‌پور، فرزند محسن سازگارا و دهها فرزند امام جمعه، آخوند، قاضی، وکیل مجلس و غیره در تظاهرات اخیر بازداشت شدند و اکثر آنها هنوز در زندان به سر می‌برند. دیگر سیدحسین خمینی جای خود دارد. زیرا چنانچه پیش از این نوشتم او در ۲۴ سال پیش نخستین سخنرانی خود را در مشهد در انتقاد از پدر بزرگش انجام داد و در همان موقع آقای.... اجازه نداد تا ما سخنرانی وی را که در مسجد گوهرشاد در برابر چند هزار نفر ایراد شده بود از صدا و سیما پخش کنیم. امروز حتی وزرا و شخص رئیس جمهور اسلامی هم وقتی به سفرهای خارجی (کشورهای غیر اسلامی) می‌روند، منتقد نظام خود هستند و از قوانین دست و پاگیر ولایت‌فقیه گلایه می‌کنند. اما جالب اینجاست که با همه این بازی‌ها هنوز «ملا به کار است».

اما شانس آقازاده بودن و مخالف بعضی از برنامه‌های نظام بودن و یا تحت پیگرد دادگاه اسلامی قرار گرفتن و توان گریز یافتن شامل همه نمی‌شود. آقای خزایی سفیر جمهوری اسلامی در فرانسه به خاطر اظهار نظرش به دادگاه احضار شده بود و همان موقع این مسئله، جنجالی به راه انداخت.... اما عموجان توانست برادرزاده را از چنگ قاضی‌هائی که عبدالله نوری‌ها، کرباسچی‌ها، عبدی‌ها، اشکوری‌ها، منتظری‌ها را به‌زندان انداخته رهائی داده و بر کرسی سفارت بنشاند.

این شانسی است که همه ندارند... آقای خزایی و نظام اسلامی امسال به خوبی این جریان را در هنگامه‌های اعیاد بعثت پیامبر اسلام و نیمه شعبان جشن گرفتند آنهم با جنجالی که درتاریخ فرانسه بی‌سابقه بود. سیمای تهران در پاریس به مدت شش هفته با دهها برنامه متفاوت و مختلف....

–ملا برای ماندن خودش همه چیز را آزاد کرده است. به جز آزادی اندیشه؟

–دختر بازی آزاد.

–انواع موسیقی آزاد، چاپ کتاب‌های قاچاق! آزاد.

–کنسرت و عیاشی در کیش نشد؟ در دبی آزاد.

–فروش و مصرف مشروبات الکلی و مواد مخدر آزاد.

–خودفروشی و به برده کشی زنان تهیدست ایرانی آزاد.

–آوازخوانی و رقاصی آزاد.

–ترانه‌های لس‌آنجلسی را در فیلم‌های ساخت ایران خواندن آزاد.

–روسری‌ها را یک کمی عقب کشیدن آزاد.

اما آزادی اندیشه ممنوع! قدغن.

جزئیات معافیت خدمت سربازی و شرایط ویژه دانش آموزان مشمول در داخل وخارج از ایران

متولدین تا سال ۱۳۵۴ از خدمت وظیفه معاف شدند

*** مشمولانی که قبل از سال ۷۷ از ایران خارج شده‌اند، می‌توانند هرسال یک بار برای سه ماه به ایران بروند، بی‌آنکه مشکلی برای آنان پیش آید.**

معاون وظیفه عمومی نیروی انتظامی، جزئیات و شرایط معافیتهای انجام خدمت سربازی، چگونگی شرکت داوطلبان آزمون سراسری سال ۸۳ و نحوه ارسال مدارک لازم را برای تکمیل مراحل اداری تشریح کرد.

«بهمن کارگر» درباره معافیتهای اخیر اعلام شده تأکید کرد، که بزودی یک بند از شش مورد گفته شده تغییر خواهد کرد.

براساس برنامه اعلام شده، شش گروه از مشمولان غایب و فراری شامل معافیت از خدمت سربازی می‌شوند.

به این ترتیب که مشمولان دارای مدرک دیپلم و زیردیپلم متولد شده تا آخرین روز اسفند ۱۳۵۴، فوق دیپلم متولد تا پایان ۱۳۵۲، لیسانس متولد تا پایان ۱۳۵۲ از انجام خدمت سربازی معاف هستند.

همچنین افراد دارای مدرک دکترای غیرپزشکی متولد شده تا پایان سال ۱۳۵۰ و دکترای پزشکی و دامپزشکی متولد تا پایان سال ۱۳۴۴ مشمول این معافیت می‌شوند. اما سردار کارگر با اشاره به اعتراض مشمولان فوق دیپلم تاکیدکرد: «این اشکال در شش معافیت اعلام شده وجود دارد که مشمولان فوق دیپلم متولد شده تا پایان سال ۱۳۵۲ معاف هستند اما در نامه‌ای به ستاد کل نیروهای مسلح درخواست شده این تاریخ مانند افراد دیپلم و زیردیپلم به ۱۳۵۴ تغییر کند».

وی گفت که این تغییر در صورت تایید، بزودی اعلام خواهد شد وبه این ترتیب افراد فوق دیپلم متولدشده تا پایان سال ۱۳۵۴ نیز از انجام خدمت سربازی معاف خواهند شد.

به گفته وی، مدرک تحصیلی فعلی افراد مشمول ملاک عمل است. مثلاً اگر کسی در سال سوم دانشگاه تحصیل کند وتعداد واحدهای موردنظر را گذرانده باشد، مدرک او فوق دیپلم درنظر گرفته می‌شود.

چگونگی صدور کارت معافیت کارگر با ذکر اینکه «صدور کارت معافیت این شش گروه اعلام شده از شنبه ۵مهرماه آغاز شده است»، گفت: «مشمولان گفته شده می‌توانند با مراجعه به مراکز پستی ضمن دریافت دفترچه آماده به خدمت و دوبرگ ضمیمه این دفترچه، فرم موردنظر را پرکرده ومدارک موردنیاز را ارسال کنند».

وی گفت: «مشمولان مقیم ایران، باید فرم درخواست را همراه با یک تعهدنامه کتبی ارسال کنند. دراین تعهدنامه قید شده باشد که مدرک تحصیلی فرد موردنظر همان مدرک تحصیلی اعلام شده است و ضمن آنکه تعهدنامه گفته شده باید در دفاتر اسناد رسمی تایید شده باشد اگر بعدها ثابت شود که مدرک تحصیلی غیر از این بوده بعد از ابطال کارت معافیت با فرد خاطی برخورد قانونی خواهد شد.»

به گفته کارگر، کارت معافیت پس از صدور به آدرس متقاضیان ارسال می‌شود.

وی درباره افرادی که اکنون مشغول انجام خدمت سربازی هستند و معافیت گفته شده شامل آنان می‌شود، گفت: «این افراد باید از مرکز فعلی انجام خدمت تسویه حساب و برای دریافت کارت معافیت اقدام کنند.»

به گفته کارگر، حدود ۵۰۰ هزار نفر با اجرای این طرح، از خدمت سربازی معاف خواهند شد.

وی توضیح داد که این معافیت دائمی است و مشمولان لازم نیست برای انجام مراحل اداری هجوم آورده و عجله کنند.

براساس ماده چهار قانون خدمت وظیفه عمومی، دوره این خدمت ۳۰ سال و مدت خدمت ضرورت (سربازی) در مناطق عملیاتی ۱۸ و مناطق عادی ۲۱ ماه است. بنابراین مشمولان گفته شده تنها از انجام دوره ضرورت (خدمت سربازی) معاف هستند و در صورت وقوع جنگ یا مواقع اضطراری به خدمت فراخوانده می‌شوند.

۲۸ سال خدمت وظیفه عمومی دیگر شامل ۸ سال دوره احتیاط، ۱۰ سال دوره ذخیره اول و ۱۰ سال دوره ذخیره دوم است.

وی درباره اینکه چرا مشمولان متولد تا سالهای ۵۴ از خدمت معاف شده‌اند گفت: «مسؤولان در

بقیه در صفحه ۲۹

چگونه و چطور به دیار غربت پناه بردم

از سپهبد حسن منیعی

در شهریور ماه ۱۳۵۹ (شش ماه پیش از حادثه شوم سقوط ارتش و ایران)، به اتفاق سه تن از معاونین دیگر، از خدمت در وزارت جنگ معاف شدیم، در آن زمان آخرین شغل من (معاون اداری و اجرائی وزارت جنگ بود و ۴۷ سال سابقه خدمت داشتم.) در این مورد گفته شد که: (طبق طرح دولت جدید، قرار است از این پس در ارتش و سایر وزارتخانه‌ها، کارها به جوانترها محول شود.) – در نتیجه راننده‌ها و اردنانس مرخص شدند و فقط یک آشپز خانوادگی اهل تبریز باقی ماند– قرار گذاشتیم همسرم دراطاق هم کف ساختمان– من در طبقه فوقانی و (مشهدی آشپز) در اطاق گوشه باغچه بخوابیم.

روز ۲۵ بهمن ماه ساعت یک بعد از نیمه شب، با صدای شکستن شیشه در سالن و ناهارخوری، از خواب پریدم، هفت‌تیرم را در جیب گذاشتم و وقتی وارد سالن شدم با نهایت تعجب با ۵ فرد مسلح مواجه گردیدم– یک جوان ۲۵–۲۶ ساله که او را (جناب سروان) خطاب می‌کردند، به محض ورود هفت تیرش را روی شقیقه من گذاشت و اظهار نمود: «ما چریک‌های فدائی خلق و امام‌خمینی هستیم و برای خلع سلاح گارد محافظ تو و تحویل گرفتن ماشین دولتی، آمده‌ایم، اگر همکاری نکنی ماشه را می‌کشم.» (در این ضمن از پائین نیز صداهائی به گوش می‌رسید که بعداً ملعوم شد که دو نفر دیگر نیز مشغول گشت و جستجو در باغچه و آشپزخانه هستند.) در پاسخ با خونسردی گفتم: من شش ماه پیش از خدمت در وزارت جنگ معاف شده‌ام، گماشته و راننده و گارد محافظ ندارم، منزل شخصی است و ماشین را نیز اخیراً خریده‌ام و دولتی نیست– در این ضمن آنها کمدهای اطاق ناهارخوری ته سالن را باز کردند و چند بطر مشروب و کارد و چنگال و استکان نعلبکی‌های قدیمی را پیچیدند و در خورجین همراه گذاشتند و گفتند «اینها نجس است.»–

از آنجا وارد اطاق مجاور که دفتر کار من و کتابخانه بود شدند. جوان فرمانده با صدای بلند به من گفت: «اسناد سری وزارت جنگ را تحویل بده.» گفتم: «کلیه اسناد محرمانه و سری در وزارت جنگ در خیابان سوم اسفند ساختمان وزارت جنگ است، باید به آنجا مراجعه کنید.»– در این ضمن هر چه روی میز تحریر و نقشه‌های کتاب علائم و آرم و عکس و پرچم و یادگاری‌هائی موجود بود، همه را جمع کرد و گفت: «از این پس اینها همه باید روی میز من باشد»– بخاطر دارم، یک (شقاب مانند مقرّغی با امضاهای ژنرال دوگل (به عنوان فرمانده کل قوا) و (فرمانده دانشگاه عالی جنگ) که یادگاری پایان دوره بود، روی میز تحریر بود با دیدن آن پرسید: «این بشقاب طلا چیست؟» وقتی توضیح دادم که این مفرغ است و ارزش بازاری ندارد گفت: «من را گول نزن، این از طلاست و انداخت توی خورجینش.»

از آنجا در انتهای راهرو چشمش به صندوقخانه افتاد، همگی با هم داخل شدند، با لباس‌های سلام با نشان‌های روی سینه و لباس خدمت و کلاه و شمشیر مرا با خوشحالی زیاد با چمدان‌های لباس کنار گذاشتند، همچنین همه صندوق‌های مرا به دقت گشتند و مقداری پول نقد و سکه‌های عیدی های من و همسرم را که در مراسم رسمی طی سالیان دراز به عنوان یادگاری جمع کرده بودیم، غارت کردند– جوان هفت تیرش را کنار گذاشت و در همان جا لباس‌های سلام را به تن کرد و گفت: «حالا من سپهبدم و تو هیچکاره». در این بین از پائین صدای شلیک رگبار مسلسل را شنیدیم، همگی گفتند: «گارد را بازداشت کرده‌اند»، برویم پائین، در این ضمن در راهرو پائین، دو نفری که در باغچه مشغول گشت و جستجو بودند رسیدند و گفتند: «ما همه جا را گشتیم و کسی را پیدا نکردیم، مشهدی آشپز نیز به ترکی به من گفت: «آقا» اینها از کشوهای آشپزخانه می‌خواستند یک سرهنگ را که می گفتند ما مخفی کرده‌ایم پیدا کنند– سرهنگ که توی کشو نمی‌رود!!» یکی از آنها که ترکی بلد بود، گفت: «فضولی موقوف».

من با شتاب وارد اطاق خواب همسرم شدم دیدم چشمهایش را بسته و موهایش پریشان و به دیوار بالاسرش چسبیده و همانجا اثرات چند گلوله در دیوار بود. از دیدن این وضع منقلب شدم و کنار همسرم نشستم، حس کردم که در اغما فرو رفته ولی نفس می کشد، در این موقع یکی از چریک‌ها که به نظرم آشنا می‌آمد، در گوشه اطاق موضع گرفت لوله مسلسل خود را به سوی جوان نشانه رفت و گفت تو به من دروغ گفتی، هفت تیرت را رد کن. جوان بلافاصله هفت تیرش را پائین کشید و انداخت به طرفش، او گفت، شما می‌خواستید گارد محافظش را خلع سلاح کنید، کسی را پیدا نکردید، من نمی‌خواستم منزل فرمانده سابقم را غارت کنم یا همسرش را با این وضع پریشان ببینم، ضمناً یکی از دو سربازی که در باغچه می گشت اظهار داشت: «من به این اطاق مظنون شدم و فکر کردم عده‌ای از گارد محافظ در اینجا مخفی شده‌اند، دو رگبار مسلسل شلیک کردم و وقتی از پنجره داخل شدم مصادف با این منظره گردیدم– بعداً متوجه شدم که چریک مخالف مدتی رانده جیپ سرویس من بوده که در جریان انقلاب به فدائیان خلق پیوسته.

در حدود ساعت سه بعد از نیمه شب چریک‌ها در حالی که «جناب سروان» با لباس تشریفاتی من و شمشیر و استیک (عصای دستی) ملبس بود، با سه جیپ غارتی ارتش با اموال مسروقه منزل را ترک کردند.

من همانشب با کمک (مشهدی آشپز) همسرم را به بیمارستان ژاندارمری که نزدیک منزل (خیابان فرشته– کوی تختی) بود، رسانیدم و صبح زود از آنجا به بیمارستان آمریکائی انتقال دادیم که پس از نه ماه در همانجا درگذشت. پس از برگزاری مراسم چله و سال همسرم و عوض کردن چند منزل مسکونی برای محافظت خودم، برای تأمین هزینه‌های «مبارزه‌با مرگ»، به فکر فروش منزل مسکونی افتادم– که آن نیز داستان جالبی دارد. زیرا پس از انتشار خبر حمله چریک‌ها و تیراندازی و سر و صدای جیپ‌های حامل آنان که مایه وحشت همسایگان شده بود، دلال املاک نیز که آشنا بود توصیه کرد اجازه بده من اینجا را بفروشم– رئیس کمیته هم می‌خواست از این فرصت استفاده کند، دلال می گفت رئیس کمیته از رفقاست. او می خواهد پدرش که پیرمرد متعصب مذهبی است در این منزل که با صفا و خلوت است به عبادت و روزه‌داری مشغول شود– در نهایت با اصرار زیاد پس از شش ماه منزل را از روی ناچاری به یک چهارم ارزش روز معامله کردند که در عرض سه ماه تحویل دهم. قسط را قبلاً پرداخت که صرف هزینه بیمارستان، خرید پاسپورت و پرداخت هزینه سنگین «راهنما» شد و تمام کارها را خواهرم که در تبریز سکونت داشت برای نجات جان من انجام داد. روزی که برای امضاء سند به محضر معینه با دلال رفتیم من قسط سوم را قبل از امضاء خواستم– شخصی که رئیس محضر او را «جناب» خطاب می کرد و دو گارد مسلح همراه داشت گفت: «قسط سوم را در زندان کمیته خواهم پرداخت» ناگزیر امضاء کردم و از شر کمیته خلاص شدم.(۲)

گفتنی است که در دو سال و نیم اولیه انقلاب که در ایران بودم و از آن پس تاکنون، با وجود داشتن ۴۳ سال سابقه خدمت، تاکنون حقوق بازنشستگی دریافت نکرده‌ام– موجودی مختصری هم که من و همسرم و فرزندانم در حساب پس‌انداز بانک سپه تجریش داشتیم به دستور خلخالی «معروف به جلاد رژیم» مسدود کردند– ناگزیر با فروش مبلمان و فرش و اثاثیه چرخ زندگی را گردانیدم– در حدود دو سال پس از درگذشت همسرم از راه شهر مرزی «وان» وارد ترکیه شدم و چون در آن زمان راه مرزی ماشین و قصبه «سَراو» در رضائیه و همچنین سایر پاسگاه‌های مرزی با ترکیه بواسطه وقوع جنگ ۸ ساله با عراق و انحلال گارد مرزبانی، به وسیله پاسداران اشغال شده بود ناگزیر از مسیر سلماس و دامنه‌های کوه‌های آرارات با دور زدن پاسگاه‌های مرزی، پس از چهار شبانه روز اسب سواری و پیاده‌روی خود را به شهر مرزی «وان» ترکیه رساندیم. در اینجا نیز بخت یاری کرد راهنما که یک جوان «کرد دموکرات» بود با توجه به پاسپورت خریداری شده «استاد» خطابم می کرد، در آخرین منزل که در سلماس در یونجه‌زاری که ملک شخصی او بود رسیدیم. گفت: «تیمسار» من با پسر شما ابوالفضل در موقعی که شما فرمانده لشگر گرگان بودید و دوست و همکلاس من بود و ما ناهار را با هم می‌خوردیم حال من، سه نفر سوار اضافی برای مراقبت شما تعیین کرده‌ام که شما را تا شهروان همراهی خواهند کرد. پس از آن با چراغ علامت داد سواران از پشت تپه آمدند و مرا با احترام و مراقبت زیاد همراهی نمودند.

در شهر وان نیز خود را به «مدیرانیت استان» معرفی کردم و پس از یکساعت تحقیقات به استانداری تلفن کردند و مرا با چند نفر ایرانیان دیگر به «هتل چالدران» راهنمائی نمودند– شب هنگام مدیر دفتر استاندار (که آنها والی می‌نامند) به هتل تلفن کرد و قرار شد فردا برای صرف ناهار به استانداری بروم. نام ایشان «عالیجناب آزدمیر» بود– ایشان گفتند پس از رویت دانشنامه پدافند ملی شما با عکس سرتیپی متوجه شدم که ما همدوره هستیم، در اینجا نیز بخت یاری کرد– ضمن ناهار از اوضاع ایران پرسش‌های زیادی کرد راجع به چگونگی جنگ با عراق و نیز اطلاعات تکمیلی که یادداشت کرده بودند مطرح نمودند– عصری با تشکر به هتل برگشتم، دوباره مدیر دفتر هتل تلفونی مرا به اقامت در استانداری دعوت نمود با تشکر پوزش خواستم. پس از بیست روز اقامت در «وان» ایشان از من خواستند که با خط هوائی به آنکارا بروم و با «مدیر سازمان امنیت ملی» که آنها «میت» می‌نامند، ملاقات نمایم، ناگزیر قبول کردم– در فرودگاه «مدیر میت» شخصاً دعوت کرد که چند روزی مهمان ایشان باشم– به اتفاق حرکت کردیم و مدت یک هفته جلساتی از معاونین وزارتخانه‌ها تشکیل می‌دادند و اطلاعات مورد نیازشان را مطرح می‌کردند– یک روز گفتند که وزیرخارجه رژیم آخوندی «علی اکبر ولایتی» به آنکارا آمده و ضمن دادن وعده‌های اقتصادی، تقاضا دارد شما را به ایشان تحویل دهیم، ما هم پاسخ دادیم که «سپهبد منیعی‌نامی» وارد ترکیه نشده است و در دفاتر ما چنین اسمی ثبت نگردیده. پس از سه روز به هزینه خود به اتفاق مهماندار «میت» به اسلامبول آمدیم و از آنجا با افرانس وارد «فرودگاه اُرلی» پاریس شدم. پس از یک ماه با توجه به دوره‌هائی که در درجات سرهنگ دومی و سرهنگی طی کرده بودیم، تقاضای پناهندگی را تصویب نمودند.

–ضمن راه آنکارا به استانبول مهماندار همراهم که از مدیران «میت» بود با خوشحالی تعریف کرد: «از معاون وزارت اقتصاد شنیدم که با استفاده از اطلاعاتی که «منیعی پاشا» داده بود، ما موفق شدیم در هر بشکه نفت سه دلار تخفیف بگیریم و اصرار می‌نمود، شما اگر بخواهید در ترکیه بمانید ما می‌توانیم در سازمان میت پست خوبی بدهیم.» گفتم: «همسرم دو سال و نیم پیش فوت کرده، دخترهایم اکنون از بلژیک به پاریس آمده‌اند و من در فکر ملاقات با آنها هستم بعداً به شما تلفن می کنم» و به این ترتیب پوزش خواستم.

خاطرات اسفبار:

۱–پاسداران و چریک‌های فدائی خلق (اکثریت و اقلیت) و سازمان مجاهدین خلق (شاگردان مکتب طالقانی) سربازخانه‌ها و اسلحه‌خانه‌ها را غارت کردند– سلاح و مهمات و ساز و برگ جنگی مانند بی‌سیم‌ها و موشک‌ها و... را به یغما بردند– به عنوان نمونه، خودم دیدم که تفنگ‌های M۱ و مسلسل‌های دستی کوتاه و همه نوع مهمات سبک را در بازارچه تجریش در صحن امامزاده، عیناً مانند کالای معمولی به دیوار تکیه داده و برچسب قیمت بالای آن زده‌اند– فشنگ‌ها را در جوالها پهلوی سلاح قرار داده و با پیمانه (بیل ساختمانی) می‌فروشند– و در ولایات نیز وضع به همین منوال بود.

۲–همان سازمان‌ها در خیابان‌های شمالی شهر مانند خیابان فرشته و پسیان و منطقه باغات روبروی هتل هیلتون... و همچنین در شهرستان کرج، شب‌ها به منازل مردم داخل می‌شدند– منزل و هست و نیست مردم را غارت می کردند. گاهی نیز تهدید به تجاوز می‌نمودند و مبالغ هنگفتی دریافت می کردند که با آنان همخوابی نکنند– نوکران پاسدار می‌شدند و در غارت‌های شبانه شرکت می کردند گاهی با کمیته هدایت شده و با پشتیبانی محرمانه آنان، منزل را تصاحب می‌کردند و به همین دلائل بود که استادان و پزشکان و مهندسین و افسران، خانه و کاشانه را ول کرده و به خارج فراری می‌شدند– که شرح این فجایع و اتفاقات ننگین در این مختصر نمی گنجد! در شهر کرج یک سپهبد ارتش را پس از کتک کاری و تجاوز به همسرش در محل کشتند!!

۳–ایرانی فرهیخته آقای خانک عشقی صنعتی مقیم کانادا در کتاب (حکومت جنون و وحشت– یا کارنامه دهساله آخوندیسم) فهرست اسامی ۴۲۲ نفر افسران و درجه‌داران اعدامی را تنظیم کرده است که در حقیقت مشتی از خروار است. (پایان خاطرات)